

مستوره

منتخب اشعار

۱۳۸۵ - ۱۳۴۲

حمید روزبهانی

انتشارات حروفیه

۱۳۹۰

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: روزبهانی، حمید، ۱۳۲۵ -
عنوان و نام‌پدیدآور: مستوره: منتخب اشعار ۱۳۴۲ - ۱۳۸۵
حمید روزبهانی.
مشخصات ناشر: تهران: حروفیه، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۰۰-۷۰-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ م ۵۴۲۳۳ و / ۸۰۷۵ PIR
رومبندی دیویی: ۸۱ / ۶۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۸۶۹۸۵



مستوره

منتخب اشعار: ۱۳۵۸ - ۱۳۴۲

حمید روزبهانی

ناشر: حروفیه / تهران، ص. پ ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵

تلفن: ۹۱۲۱۳۸۰۱۶۳ - ۶۶۷۶۰۲۳۴

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۰

آماده‌سازی چاپ: کارگاه الفبا

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: حسین مقدسی، شبنم شهبازی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۰۰-۷۰-۲

وب سایت: WWW.horoufiyeh.Com

پست الکترونیکی: horoufiyeh@gmail.Com

فهرست

۷	شناسایی
۹	مقدمه
۱۳	ترجیع بند «امید وصل»
۱۵	ترکیب بند «عاقی»
۱۹	حرف حق
۲۱	عصا
۲۳	منتخب غزلیات
۵۹	چند رباعی
۶۱	منتخب چند دوبیتی
۶۳	فراسوی عشق
۶۹	چیستم من؟
۷۲	ترانه

اشعار اروپائی

۷۵	شعر سپید
۸۰	مدفن دیوان
۸۲	شعر خدایی
۸۶	خدای عشق کجاست؟
۸۷	تابلو
۸۹	خیال خالی
۹۳	... و دیگر هیچ

شناسایی

حمید روزبهانی در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در یکی از روستاهای بروجرد (دره‌گرگ) در خانواده‌ی روحانی و فرهنگی به دنیا آمد. پدرش معلم بود و اجدادش تا پنج نسل قبل، از روحانیون معروف منطقه بودند. مشارالیه، تحصیلات ابتدایی را در زیر نظر پدر مرحومش (حاج روح‌الله)، معروف به «مدیر»، در زادگاهش گذراند، و دوره‌ی متوسطه و دانشسرا را در بروجرد سپری نمود. در سال ۱۳۴۳ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و تا سال ۱۳۷۳ به خدمات آموزشی خود ادامه داد.

حمید روزبهانی در اوان پیروزی انقلاب اسلامی، نقشی پررنگ در تأسیس سپاه پاسداران، جهادسازندگی و نهضت سوادآموزی بروجرد داشت، و با شرکت در دفاع مقدس، اندکی از ذهن خود را به انقلاب اسلامی ادا کرد.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با «انجمن ادبی بروجرد» به ریاست شادروان حسین حزین بروجردی همکاری می‌نمود. در آن دوران، وی با شعرای نوپرداز، مناظرات و مباحثات مستمری پیدا نمود و به علت همین مسائل (عدم قبول شعر نو) گوشه‌گیری را انتخاب کرد و از شرکت در جلسات انجمن خودداری ورزید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اصرار برخی از دوستان، به انجمن «ادبی اوستا» دعوت گردید و عضو انجمن مذکور شد؛ گاهی نیز به پخش بعضی از سروده‌هایش در صدای جمهوری اسلامی ایران (برنامه‌ی راه شب) و رادیوی محلی بروجرد اهنام می‌ورزید. نمونه‌های مسندرج در صفحات آخر همین کتاب، از اشعار اروپایی و نوپردازانه‌ی اوست که در همان سال‌های مذکور موجب بحث و جدل در انجمن ادبی بروجرد شد، و منجر به گوشه‌گیری او گردید.

مقدمه

روز بعد از روز، و شب نیز و زمانه، همچنان که می‌گذشته، می‌گذرد و این امری است طبیعی؛ اما رَد پای آن در اذهان مردمان به صورت خاطرات تلخ و شیرین برجای می‌ماند.

راستی که یاد گذشته‌ها گاه شیرین و غم‌افزا و زمانی رنج‌آور و درد‌زاست؛ هیچ چیز در دنیا مانند تجربه نیست؛ چه این تجربه است که بخش بزرگی از خاطرات ما به حساب می‌آید و همین گذشته‌هاست که ما را به خود واداشته و حلاوتی در قلب ما ایجاد می‌کند.

بعضی از غم‌ها شیرین‌اند؛ ما گذشته‌هایمان را از دست داده‌ایم و برای دنیا باکره نیستیم؛ چون دنیا خود بارها با ما بوده...؛ ما قدیم را نمی‌یابیم و جز سایه‌ای از آن را حس نمی‌کنیم و چنان که بوده، دیگر تکرار نمی‌شود.

برخی می‌گویند، ضعیفان می‌نالند؛ ولی من می‌گویم که دردمندان بیشتر می‌نالند؛ آن‌ها که نمی‌نالند، انسان نیستند؛ چون نالشی، درخواستی از احساس و شعور است و دانستن، یعنی فنا... نابودی... .

تماشای فیلم زندگی برخی از افراد آن قدر غم‌انگیز است که قلب انسان از دیدن آن تیر می‌کشد؛ هیچ‌کس تا آخرین لحظه به تماشای فیلم زندگی خویش نخواهد نشست.

من می‌دانم که محرومیت چیست؛ چون دنیا توی سرم زده و با تمام این‌ها، همه را با خوش‌رویی تعارف کرده‌ام؛ حتی آن زمان که بچه‌ای کوچک بودم و مادرم استکان‌ها را در حوض خیال فرده‌ایم می‌شت، صدایی در درونم می‌گفت: بوی پیازهای گندیده‌ی وطن را در اشتیهای نفس عطر اجنبی تف کن...!

میان عقل و دلم سال‌ها جدال بوده و همین باعث گردیده که دل مشغولی‌ها و احساسات و تراوشات دل و عظم را به گونه‌ای منظوم و منشور، بر ورق پاره‌هایی بریزم، تا هم اندکی سبک و خالی شوم و هم اگر پولی به دست آوردم، آن‌ها را به طبع رسانم، تا شاید افراد دیگری بهره‌ای ببرند، هر چند اندک؛ اما به دلایلی تاکنون موفق به نشر آن‌ها نشده‌ام؛ از جمله: اولاً، شهرت طلب نبوده‌ام و بجز از طریق انجمن‌های ادبی یا مناسبت‌ها، سروده‌هایم را به گوش دیگران نرسانده‌ام؛ ثانیاً، اشعار نویی را که برخی شاعران می‌سرایند - به خصوص اشعار نوگرایان و مدرنیست‌ها - را نمی‌پسندم؛ چون در واقع این قالب و شیوه‌ی سُرایشی که حضرات بدان افتخار می‌کنند، میراث و سنت کهنه‌ی غرب است، و این‌ها فکر می‌کنند که نوآوری کرده و خود خلق نموده‌اند. در آغاز این نهضت یا جنبش ادبی، عده‌ای جوان ساده‌اندیش نیز به دنبال‌شان راه افتاده و زیر بیرقشان سینه زدند و فلسفه‌ی جهانی‌سازی فرهنگ و ادبیات را سرعت بخشیدند و سنت شکنی را نوآوری نام نهادند!

به همین خاطر، من به رغم این که مجموعه‌ی بزرگی نو سروده دارم (به شعر نو شعر اروپایی می‌گویم)، در مجموع به خاطر چندین موضوع با نوگرایان مخالف بوده‌ام؛ به عنوان مثال، نو سرایان تاکنون نگفته‌اند این شعرهایی که حدوداً از زمان نیما به بعد رواج پیدا کرده، تا کی نو می‌ماند (شاید به خاطر همین موضوع است که هر چند صباحی نامی جدید به آن می‌دهند؛ یک روز مدرن یا پست مدرن، یک روز سپید و روز دیگر آزاد و ...؛ ولی به قول قدیمی‌ها، این‌ها تنبانی برای بی‌بی نمی‌شود).

اخیراً، حضرات، زبان شعر را بهانه کرده و بر سر غزل‌سرایان می‌زنند؛ بعضی از آن‌ها می‌گویند، کلمات عربی را نباید در شعر آورد! یا دوره‌ی قصیده و مستزاد، بحر طویل، ملحق و موشح گذشته است؛ شاید فکر می‌کنند که مثلاً قصیده فقط برای مذاحی سلاطین ابداع شده؛ یا شاید خود از سرودن این صنایع عاجزند؛ چون این‌گونه سروده‌ها، اوج قدرت شاعر و هنرمندی‌اش را می‌رساند.

اگر با دقت صحبت‌های روزمره‌مان را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که اگر کلمات عربی را به کار نبریم، در زبان گفتاری و نوشتاری‌مان، چندان واژه و لغتی باقی نمی‌ماند که نیاز مکالمات ما را برآورده کند. از سوی دیگر، چون کتاب آسمانی ما (قرآن) به زبان عربی است، شاعر اگر معتقد به دین و مذهبی نباشد و یا پیرو مکاتب جدید غرب، مثل اگزیستانسیالیسم، لانیسم یا امثال ذلک باشد، در جامعه، جایی به عنوان شاعر به او نمی‌دهند؛ مگر این که با حیل و نیرنگ و با ماسک مسلمانی، مانند برخی متأخرین، افکار و عقایدش را در اشعار خود بیاورد، یا برای این که پشتیبانی تبلیغاتی غرب را اتخاذ نماید، سرودهای «سلیمان نبی» را ترجمه کند.

برخی می‌گویند، شعر را باید از نازکی خیال، خالی کرد تا مانند مکالمات روزمره یا به گونه‌ی نوشتار روزنامه‌ها و مجلات باشد؛ برخی نیز با اشعار حکمی و عرفانی مخالفند؛ شاید آن‌ها هنوز معتقدند، که دین و عرفان، مخدر جامعه است؟! این‌ها گرایش و باور به فرهنگ غربی و اروپایی را که تفاوت ماهوی با فرهنگ ما دارد، نشانه‌ی روشن فکری می‌دانند و حتی میزان سنجش‌شان، صحبت‌های فلان دکتر یا بهمان شخصیت غربی است. حال شما قضاوت کنید که چگونه ما می‌توانیم فرهنگ، افکار، عقاید، آداب و رسوم خود را با آنها مقایسه کرده، نتیجه بگیریم؟

به عنوان مثال، آن‌ها می‌گویند، واژگان پیشین فارسی، اکنون دیگر کارایی ندارند؛ در حالی که چنین نیست و زبان کنونی ما با زمان گذشته، تفاوت چندانی نکرده، بلکه حتی ساده‌تر شده که آن هم ریشه در راحت‌طلبی انسان امروزی دارد. اگر در ادبیات تعلیم و تربیتی مدارس امروزی کمی دقت کنید، متوجه می‌شوید که کتاب‌های درسی و روش‌های آموزش آن، حتی در سطوح عالی، همه از واژگان غنی و اصیل فارسی خالی شده؛ به همین دلیل، امروزه اکثر دانش‌آموزان، چون مطلب چندانی در کلاس‌های درسی یاد نمی‌گیرند، هنگامی که به واژه یا لغتی برخورد می‌کنند، هاز و واژ می‌مانند. این درد بزرگی است که دانشجو بعد از فراغت

از تحصیل، حتی در رشته‌ی ادبیات، سواد آن چنانی ندارد و آرزو می‌کند درس‌هایش مانند مطالب همین روزنامه‌ها و گفتگوهای معمولی روزمره باشد تا زودتر مدرکی بگیرد.

غزلیات شاعران امروز، در واقع نوعی جابجا کردن کلمات است؛ آن‌ها عمدتاً نظم‌اند و نه شعر. شعر باید از درون و وجود شاعر بجوشد؛ ساختنی نیست؛ شعری که خالی از استعاره، ایهام، نازکی خیال و دیگر صنایع و بدایع لفظی باشد، تنها نثری موزون و مقفی و کم‌ارزش است و نه شعر.

ذهن شاعر باید آکنده از لغات و کلمات باشد که وقتی احساس درونی وی به جوشش و غلیان برخاست، کلمات و واژگان نیز با آن بالا بیاید، نه این که بنشینند و واژگان را جابجا کند تا نظم پدیدار گردد.

شعر باید همچون عسل باشد، که اگر هزاران سال بماند، فاسد نشود و شیرینی و تازگی خود را از دست ندهد؛ در صورتی که اشعار امروزی، همانند غذاهای امروزی، تاریخ مصرف دارند و ماندنی نیستند. اشعار و روش و منش شاعران سلف، مانند خودشان، بزرگ و مانایند.

به هر حال، این مجموعه که مستقیماً به «مستوره» گردیده، گزیده‌ای است از سروده‌ها و تراوشات ذهن و خیال اینجانب که در طول سال‌های پیشین به منصفی ظهور رسیده و با اصرار دوستان اقدام به چاپ آن نمودم. ان شاء الله شاید در زمانی مناسب، بقیه‌ی آن‌ها را نیز منتشر کنم.

در خاتمه از همه‌ی دوستان و آشنایان و ادیبان و فرهیختگانی که حقیر را همواره تشویق و یاری نموده‌اند، سپاسگزاری نموده و از خوانندگان نیز به خاطر اغماض در نواقص، نهایت پوزش و امتنان دارم.

حمید روزبهانی

پروچرد ۱۳۸۹